

زیبایی شناسی سرکوب شدگان

آگوستو بوآل

مترجم: نریمان افشاری



نشر اختران

فهرست مطالب

۷معلم رقص
۱۹مبنای نظری
۱۹مجموعه‌های مشابه و مکمل
۲۳۲. کلمات در حکم ابزار انتقال
۲۵۳. شری که کلمات ایجاد می‌کند
۲۷۴. از فرایند زیبایی‌شناختی تا محصول هنری
۲۹۵. عشق و هنر
۳۱۶. هنر و دانش
۳۳۷. زیبایی‌شناسی و نورون‌ها
۳۵۸. تجاوز به مغزهای ما
۴۰۹. استعاره به مثابه ترجمه یا استحاله
۴۱۱۰. تاج‌های محیط‌های نورونی
۴۳۱۱. نورون‌های زیبایی‌شناختی
۴۵۱۲. حجم، قلمرو و نشانه‌های قدرت
۵۱۱۳. سه سطح ادراک
۵۴۱۴- ضرورت زیبایی‌شناسی سرکوب‌شدگان
۵۸۱۵. شیوه شرطی
۵۹۱۶. استعاره: انسان‌ها و انسان‌گونه‌ها
۶۳ادراک عملی: پروژه پرومته
۶۳۱. کلام
۶۶۲. تصویر
۷۱۴. اخلاق
۸۱تئاتر، هنری رزمی
۸۹قهрман طاغی
۱۰۹میمون‌های نحیف و دموکراسی بدوی

معلم رقص

زندگی در تئاتر، زندگی در جهان عواطف است. در اوایل ماه مارس ۲۰۰۲ پس از بارسلونای همیشه روشن، پاریس درخشان و لندن برفی، برای کار به روستایی ده هزار نفره در مرکز انگلستان به نام هبدن بریج^۱ رفتم.

در زمانی که نماینده مجلس بودم از پیش این تجربه را داشتم که با گروه‌های مختلفی از ناینیان در ریودوژانیرو گرفته تا ناشوایان در فرانسه، و افرادی که معلولیت‌های مختلف داشتند در سرتاسر جهان تئاتر سرکوب‌شدگان کار کنم. در هبدن بریج اما با افراد متفاوتی در یک گروه واحد کار کردم: ناینیان، ناشوایان، بیمارانی که از فلج مغزی، سندروم داون^۲، تصلب‌های گوناگون و افسردگی عمیق رنج می‌بردند؛ بیست نفر با شرایط متفاوت و «مراقب‌های» متعدد. مراقب‌ها پرستار نیستند اما گاه ممکن است همان کار پرستارها را انجام دهند و البته بسیاری کارهای دیگر.

چرا باید این آدم‌ها از راه‌های دور برای کار کردن با من می‌آمدند؟ سوزان کویک^۳ را از کارگاه آموزشی‌ای که ده سال پیش در دری^۴ در شمال ایرلند برگزار کرده بودم می‌شناختم. او آن‌قدر روش تئاتری مرا دوست داشت که هفت سال در کشورهای جنگ‌زده آفریقایی آن را تدریس کرد. بعد از این که از بمب و نارنجک در کشورهای خارجی جان سالم به در برد و به وطنش برگشت، در یک شب تاریک مه‌آلود زمستانی در حال رانندگی در حال رانندگی به سمت منزلش در تپه‌ماهورها روی یخ‌ها لیز می‌خورد، از مسیر خارج و تقریباً فلج می‌شود.

1. Hebden Bridge
2. Down
3. Susan Quick
4. Derry

این ماجرا مانع تناثر کار کردنش نشد. شروع کرد به کار کردن و برگزاری کارگاه‌های آموزشی برای کسانی که مانند خودش ناتوانی‌های جسمانی یا روانی داشتند. لازم نیست بگوییم که کارگاهی که با او و گروهش داشتم دشوارترین بخش کار من در زندگی‌ام بوده است. هرگز تا به این حد توجه، مراقبت و تمرکز روی هر یک از اعضای گروه و شاگردانم نداشته‌ام.

به نظرم رسید که دو نفر نیاز به رسیدگی خاص دارند: یکی سیگ^۱ بود، زنی بسیار لاغر با کمتر از چهل سال سن و چهل کیلو وزن. بدنش و اندام‌های ریه‌اش آنقدر ضعیف بود که مراقبش باید با صدای بلند حرف‌هایش را تکرار می‌کرد؛ روی صندلی چرخ‌دار می‌نشست و در هر جلسه باید دو بار روی تشک استراحت می‌کرد. در ژوهانسبورگ دوران آپارتاید در انفجاری خانه و خانواده‌اش را از دست داده بود؛ در کنار بستگانش و با یک فرد کمکی زندگی می‌کرد که هزینه‌اش را دولت پرداخت می‌کرد.

دیگری آلن^۲ بود که روزی دو بار، هر بار دو ساعت با قطار به لیورپول می‌رفت و برمی‌گشت. فلج مغزی بود و نمی‌توانست دست‌وپایش را باهم هماهنگ کند، و یا کلمات و حتی هجاها را تلفظ کند - ارتباطش با ما به معجزه علم الکترونیک ممکن شده بود، یعنی با یک کامپیوتر که مجموعه‌ای از علائم کلی را ارائه می‌کرد که مرتباً به علامت‌های خاص‌تر اشاره می‌کردند، و آلن با سختی زیاد بالاخره موفق می‌شد کلیدهای درست را فشار دهد. وقتی که جمله یا عبارت موردنظرش شکل می‌گرفت کلید Enter را فشار می‌داد و کامپیوتر با صدای آدم‌آهنی آن عبارت را تلفظ می‌کرد. و وقتی جملات ماشین کفایت نمی‌کرد، کمک‌حال او معنای حالات چهره و نگاهش را برای ما ترجمه می‌کرد.

سیگ و آلن در بخش‌های کوچکی شرکت داشتند که طی آن مسئله سرکوبشان را تعریف می‌کردند. هر وقت از آن‌ها می‌خواستیم که عقاید و